

نقش جنبش کارگری، در روند تحولات سیاسی ایران

جمهوری اسلامی در طول تمام دوران موجودیت اش در ایران، نشان داده است که هیچ گاه نمی تواند از جنبه تضادها و بحران هائی که آن را احاطه کرده اند، رهائی یابد.

درست در شرایطی که با سپردن قدرت اجرائی به احمدی نژاد، گروهی از سران رژیم در این پندار به سر می بردند که با تمرکز اصلی ترین ارگان ها و نهادهای دستگاه دولتی در دست یک جناح، تضادها و منازعات در بالا پایان خواهد گرفت و زمینه برای غلبه بر بحران سیاسی هموار خواهد شد، حکومت اسلامی باتضادها و بحرانهای جدی تر روبرو شده است.

نه تنها تضاد میان دوجناح غالب و مغلوب لاینحل ماند و تشدید شد، بلکه تضادها و منازعات دسته بندی های درونی جناح غالب بر آن افزوده شد. نتیجتاً، بحران درونی هیئت حاکمه پابرجا ماند. بحران سیاسی که حاصل مجموع تضادهای لاینحل جامعه ایران و تشدید مداوم آنهاست، به حیات خود ادامه داد. بحران اقتصادی نیز وارد مرحله جدیدی شد. در این میان، بحران هسته ای و تشدید فشارهای آمریکا و اروپا نیز بر وخامت وضعیت رژیم افزوده است.

تمام فاکت های عینی موجود، به وضوح، چشم انداز عمیق تر شدن بحران سیاسی و توأم با آن گسترش مبارزات توده ای را نشان می دهند.

با این چشم انداز، باید دید که بالاخره این بحران به کجا خواهد انجامید؟

امکانات طبقه حاکم برای مهار این بحران در چه حد است؟ نقش طبقه کارگر در این میان چیست؟ آیا طبقه کارگر در موقعیتی هست که با بحرانی تر شدن اوضاع بتواند مهر خود را بر تمام جنبش بکوبد و این بحران را به شیوه ای انقلابی حل کند؟ نقش جنبش های اجتماعی دیگر، از جمله جنبش زنان، ملیت های تحت ستم، دانشجویان و غیره، در جریان تحول اوضاع چیست؟ تأثیر تحولات منطقه ای به ویژه با توجه به تشدید تضادهای آمریکا و اروپا با جمهوری اسلامی، بر روند این بحران چگونه خواهد بود؟

آنچه که برای پاسخ گویی به این سئوالات، نقش محوری و تعیین کننده خواهد داشت، ارزیابی جنبش های اعتراضی توده ای و در رأس آنها جنبش طبقاتی کارگران ایران است. واقعیت این است که جمهوری اسلامی از مدت ها پیش به پایان خط رسیده است. سیاست های این رژیم در تمام عرصه ها با شکست روبرو شده اند. این شکست بر توده مردم آشکار شده و آنها دیگر نمی خواهند وضع موجود را تحمل کنند. جمهوری اسلامی نیز این حقیقت را بر ملا ساخته که دیگر قادر به حکومت کردن نیست، معهداً این تناقضی است که تا به امروز به حیات خود ادامه داده و توانسته موجودیت اش را حفظ کند. تردیدی نیست که رژیم با تکیه بر نیروی سرکوب، تا همین لحظه خود را بر سر پا نگه داشته است، اما این سرکوب عامل تعیین کننده بقاء رژیمی که سر تا پای آن را بحران فراگرفته است، نیست. عامل تعیین کننده، بی سازمانی توده های وسیع مردم و این واقعیت است که طبقه کارگر ایران، نتوانسته است به صورت یک طبقه متشکل، جنبش اعتراضی توده ای را رهبری کند و قدرت را به چنگ آورد.

در نتیجه همین ضعف جنبش است که نیروی سرکوب با درهم کوبیدن جنبش های اعتراضی بی سازمان و جدا از یک دیگر، کارائی پیدا می کند و موجودیت رژیم حفظ می شود. در نتیجه همین ضعف است که یک گروه از هیئت حاکمه می تواند برای مدتی توده مردم را با شعار اصلاحات فریب دهد و به دنبال خود بکشاند و در مقطعی دیگر، ولو اقلیتی از توده ناآگاه مردم، شعارهای عوام فریبانه عدالت و رفاه را از جانب گروهی دیگر از همین هیئت حاکمه جدی بگیرد.

اما روشن است که این وضعیت ناپایدار نمی تواند برای مدتی طولانی دوام آورد و ادامه یابد. چرا که ادامه این وضع به معنای فروپاشی و سیر قهقرائی جامعه خواهد بود. این بحران بالاخره باید در جایی حل شود. خواه به شکلی انقلابی و پایدار و یا به شیوه ای ارتجاعی و موقت.

جمهوری اسلامی و تمام جناح های هیئت حاکمه در عمل نشان داده اند که قادر به حل این بحران نیستند. آنها هم با به کارگیری تاکتیک های سرکوبگرانه و هم تاکتیک های به اصطلاح لیبرالی، این شکست و ناتوانی خود را نشان داده اند. دلیل این شکست هم روشن است. از تمام عوامل دیگری که در این شکست مؤثرند، بگذریم، اساساً وجود جمهوری اسلامی و موجودیت آن مانعی است بر سر راه حل بحران. امادر مورد اپوزیسیون های بورژوائی جمهوری اسلامی، چه می توان گفت؟

این حقیقت را نمی توان نفی کرد که آنها تحت شرایط استثنائاً مساعدی بتوانند این بحران را ولو موقتاً به شکلی ارتجاعی- بوروکراتیک حل کنند. اما یک پیش شرط مهم لازم دارد که نبود جمهوری اسلامی است. آنها نمی توانند با وجود جمهوری اسلامی، قدرت سیاسی را به دست آورند. جمهوری اسلامی به ویژه اکنون که حتا امثال خاتمی- کروی را هم نمی تواند تحمل کند، به طریق اولی اپوزیسیون بورژوائی خود را تحمل نخواهد کرد. بنابراین، شرط قدرت گیری آنها سرنگونی جمهوری اسلامی است. اما جمهوری اسلامی سرنگون نخواهد شد، مگر آن که توده های کارگر و زحمتکش آن را سرنگون کنند. این البته آن چیزی نیست که بورژوازی اپوزیسیون خواهان آن باشد. چون سرنگونی جمهوری اسلامی توسط توده های کارگر و زحمتکش یعنی انقلاب و این انقلاب طغیان علیه تمام نظم موجود خواهد بود. یک راه دیگر برای کسب قدرت سیاسی توسط بورژوازی اپوزیسیون متصور است و آن مداخله نظامی قدرت های

بزرگ جهانی می باشد که آن هم در شرایط کنونی منتفی است. بنابراین طبقه سرمایه دار حاکم بر ایران و نمایندگان سیاسی آنها در کلیت شان وظیفه ای برای حل بحران سیاسی موجود ندارند.

آن چه باقی می ماند، راه حل انقلابی بحران، با توجه به رادیکالیزه شدن روز افزون جنبش های اجتماعی موجود و نقش فزاینده ای است که طبقه کارگر در مبارزه کسب می کند. این واقعیتی است انکارناپذیر که جنبش های اجتماعی فعال در ایران امروز، در شرایطی به کلی متفاوت از دورانی قرار دارند که با به قدرت رسیدن گروه های موسوم به اصلاح طلب رژیم، موج لیبرالیسم همه جا را فرا گرفته بود و توهم به اصلاح وضع موجود، در میان بخش بزرگی از مردم حاکم بود. شکست گروه های موسوم به اصلاح طلب حکومت، به معنای شکست نظریه بورژوازی استحاله لیبرالی رژیم جمهوری اسلامی و درهم شکستن توهم بهبود اوضاع در چارچوب نظم موجود بود.

تمام مدعیان اصلاح طلب نظم موجود که بر صحنه سیاسی جامعه ظاهر شدند، ناتوانی و شکست خود را به همگان نشان دادند و یکی پس از دیگری از این صحنه ناپدید شدند.

اکنون ما در شرایطی قرار گرفته ایم که صحنه مبارزه واقعی در اختیار دنیروئی است که یکی باتمام قدرت برای حفظ نظم موجود تلاش می کند و تمام وسائل سرکوب طبقه حاکم را به خدمت گرفته است و در برابر آن جنبش های رادیکالی قرار گرفته اند که خواهان نابودی این قدرت اند و به چیزی کمتر از برچیده شدن کامل جمهوری اسلامی رضایت نمی دهند.

اصلی ترین و مهمترین نیروی فعال عرصه این مبارزه، جنبش طبقاتی کارگران ایران است. وسعت و دامنه مبارزات این جنبش هم اکنون به حدی رسیده است که مطبوعات و خبرگزاری های وابسته به رژیم نیز به ناگزیر همه روزه اخبار تعدادی از اعتراضات کارگران را منتشر می سازند.

این مبارزات که اشکال بسیار متنوعی به خود گرفته اند، دیگر محدود به چهار دیواری کارخانه نیستند. هنگامی که مطالبات کارگران متحقق نمی شود، آنها مبارزه را به خارج از کارخانه، به خیابان های شهرها، جاده ها و مراکز پررفت و آمد می کشانند. راهپیمایی و تظاهرات می کنند. خیابانها و جاده ها را می بندند. در مقابل ارگان ها و نهادهای دولتی، اجتماعات اعتراضی تشکیل می دهند و بالاترین مقامات دولتی را مورد سوال قرار می دهند.

این مبارزات، بیانگر چیز دیگری جز رشد فزاینده آگاهی، همبستگی و تشکل در صفوف طبقه کارگر ایران نیست. درست است که این مبارزات هنوز عمدتاً برای تحقق مطالبات اقتصادی اند اما مبارزه ای صرفاً اقتصادی نیستند. کارگرانی که برای تحقق مطالبات خود دیگر به اعتصاب بسنده نمی کنند، بلکه در خیابانها و جاده ها تجمع می کنند و رودروری دولت و نیروی مسلح آن قرار می گیرند و مطالبات خود را برای عموم مردم توضیح می دهند و تبلیغ می کنند، به این مبارزه خصلتی سیاسی داده اند. رشد روحیه رزمندگی، مبارزه جوئی و آگاهی در صفوف کارگران را در این واقعیت نیز می توان به وضوح دید که آنها سرسختانه در برابر اخراج و توطئه های سرمایه داری برای تعطیل برخی مؤسسات می ایستند.

اغلب برای کم بها دادن به وزن و اهمیت جنبش کارگری و مبارزات کارگران، ادعا می شود که این مبارزه صرفاً تدافعی و برای گرفتن دستمزد و مطالبات معوقه است. اما واقعیت مسئله این نیست. در اینجا مبارزه ای میان کارگران و سرمایه داران بر سر مسئله اشتغال و اخراج در جریان است. سرمایه داران و دولت آنها، به هر علتی می خواهند برخی کارخانه ها و مؤسسات را موقتاً و یا دائمی تعطیل کنند و کارگران را اخراج نمایند. اما کارگران ایستادگی می کنند و اجازه نمی دهند که به سادگی بیکار شوند. بخش بزرگی از کارگرانی که حقوق و مطالبات آنها چندین ماه و گاه بیش از یک سال به تعویق افتاده است، با چنین شرایطی روبرو هستند.

سرمایه دار، کارخانه و یا دیگر مؤسسه تولیدی را تعطیل کرده است، می خواهد کارگران را اخراج کند، اما کارگران به این اخراج تن نمی دهند. خود را همچنان کارگر کارخانه می دانند و خواهان حقوق و مطالبات معوقه خود هستند. این مسئله ای به کلی متفاوت از به تعویق افتادن دستمزد کارگرانی است که در یک کارخانه فعال کاری کنند. تلاش کارگران برای ایجاد تشکل های مستقل خود، به رغم موانع قانونی و سرکوب گری های رژیم نیز نشانه دیگری از رشد روز افزون آگاهی و همبستگی در صفوف کارگران و ارتقاء سطح مبارزاتی و روحیه رزمندگی آنهاست.

تمام شواهد موجود نشان می دهند که جنبش کارگری در ایران، روز به روز رادیکال تر می شود و به لحاظ سطح آگاهی و تشکل ارتقاء می یابد. گرچه هنوز جنبش طبقاتی کارگران از مرحله ای که بتواند به عنوان جنبش آگاهانه طبقه کارگر، نقش قطعی را ایفا کند، فاصله دارد، اما سرعت تحولات و پویایی درونی این جنبش، نوید می دهد که به زودی این فاصله برداشته خواهد شد.

در جنب جنبش طبقاتی کارگران، جنبش های اجتماعی دیگر نیز در طول چند سال اخیر، پیوسته رادیکال تر شده اند. جنبش زنان ایران که تا همین چند سال پیش زیر نفوذ و گرایش زنان بورژوا- لیبرال قرار داشت، از این گرایش فاصله می گیرد و گرایش چپ و رادیکال که تحقق مطالبات جنبش زنان را در پیوند با جنبش کارگری و مبارزات آن می داند، تقویت شده است. همین رادیکالیسم و گرایش به چپ در جنبش دانشجویی نیز به وضوح دیده می شود. این جنبش که زمانی در بست طرفدار اصلاح طلبان حکومتی بود، اکنون از آنها فاصله گرفته است. در یک سر این جنبش، گرایش سوسیالیستی و جانبداری از طبقه کارگر رشد کرده است و طیف راست آن را دانشجویان جمهوریخواه تشکیل می دهند. نقش و نفوذ دانشجویان طرفدار رژیم در این جنبش اکنون به حدی ناچیز است که اصلاً به حساب نمی آید و نمی تواند

براین جنبش تأثیر بگذارد.

در میان ملیت های تحت ستم نیز این گرایش رادیکال در کردستان مشهود است. به رغم این که تحولات عراق و به ویژه بخش کردستان در این کشور، به نفع اهداف، مقاصد و سیاست های احزاب و گروه های سیاسی ناسیونالیست کردستان ایران بود، اما آنچه که در عمل رخ داده است، رشد و تقویت گرایشان چپ و رادیکال در جنبش توده ای مردم کردستان ایران بوده است. این جنبش های اجتماعی در روند رشد و ارتقاء خود دریافته اند که راه دیگری جز اتحاد با جنبش طبقه کارگر برای تحقق مطالبات و اهداف آنها وجود ندارد.

بنابراین در حالی که بحران هائی که رژیم با آنها روبروست عمیق تر می شوند و بن بست حکومت اسلامی به مرحله ای رسیده است که حتا جناح مغلوب رژیم از سقوط دولت احمدی نژاد، پیش از پایان دوره ریاست جمهوری وی سخن می گوید، جنبش های توده های نیز در حال گسترش و رادیکال تر شدن هستند و جیش طبقاتی کارگران پیوسته آگاه تر متشکل تر و رزمنده تر در عرصه مبارزه طبقاتی ظاهر می شود.

اینکه سرنوشت جنبش های توده های و مطالبات توده های مردم ایران، لااقل برای یک دوران چه خواهد شد، رابطه لاینفکی با این مسئله دارد که آیا طبقه کارگران ایران، خواهد توانست در مراحل پیشرفته و نهائی بحران سیاسی موجود هژمونی خود را بر جنبش برقرار کند و تکلیف رژیم را با یک انقلاب یک سره نماید یا نه. اگر روند کنونی رشد و ارتقاء جنبش کارگری با موانع غیر قابل پیش بینی رو به رو نشود و ادامه یابد، این احتمال قوی است که در مراحل پیشرفته بحران سیاسی موجود، هنگامی که طبقه کارگر به عالی ترین اشکال مبارزه از جمله اعتصاب عمومی سیاسی روی آورد، بتواند ابتکار عمل را در رهبری جنبش انقلابی توده های در دست بگیرد. آنچه که می تواند این احتمال را از هم اکنون تقویت کند، تلاش برای متشکل شدن هر چه بیشتر کارگران و ایجاد تشکل های مستقل از دولت توسط آنهاست.

کمیته های کارخانه که رادیکال ترین تشکل های کارگری در نقطه تولید و در دسترس همیشگی کارگران قرار دارند، می توانند نقش مهمی در این روند متشکل شدن کارگران و مداخله آنها در روند تحولات سیاسی جامعه ایفا نمایند. کمیته های کارخانه که دربرگیرنده کارگران هر کارخانه و واحد تولید، مستقل از گرایشات سیاسی آنها هستند و اساسا تشکل هائی غیر حزبی اند، به علت قابلیت انعطاف خود، نه تنها اکنون قادرند حتا مبارزه برای جزئی ترین مطالبات اقتصادی کارگران را سازماندهی و رهبری کنند، بلکه بنا به خصلت رادیکال خود، در شرایط رشد بحران و اعتلاء جنبش به سرعت می توانند به کمیته های اعتصاب ارتقاء یابند و جنبش طبقاتی کارگران را به مراحل عالی تری سازماندهی و رهبری کنند. بنابراین، تشکلی مناسب اوضاع سیاسی متفاوت اند که بسته به این اوضاع سیاسی حتا می توانند به صورت تشکل های مخفی و علنی عمل کنند. درحالی که دیگر تشکل های کارگری از جمله سندیکا از این خصوصیات برخوردار نیستند. این البته بدان معنا نیست که کمیته های کارخانه، شکل مطلق تشکل غیر حزبی کارگران در شرایط کنونی اند. بسته به شرایط و سنت های مبارزاتی کارگران، می تواند تشکل های توده ای دیگری نیز شکل بگیرند و شکل گرفته اند. به هر حال آن چه که حائز اهمیت جدی است، متشکل شدن کارگران و ایجاد تشکل های مستقل اند که می توانند روند تأثیر گذاری و مداخله طبقه کارگر را در تحولات سیاسی جامعه ایران تسریع کنند.

اگر طبقه کارگر نتواند نقش قطعی و تعیین کننده را در جریان این تحولات ایفاء نماید، چشم انداز روشنی در برابر توده های وسیع مردم و تحقق مطالبات آنها وجود نخواهد داشت. در نهایت دوباره می تواند قدرت از دست یک جناح به جناح دیگر آن انتقال یابد. بورژوازی ایران البته بیکار ننشسته است و همواره آلترناتیوهای متعددی برای شرایط مختلف دارد. هم اکنون شاهدیم که دارودسته های مختلفی که حول محور رفسنجانی- خاتمی گردهم آمده اند خود را برای به دست گرفتن مجدد تمام قدرت آماده می کنند. اینان نه تنها از حمایت بخش بزرگی از بورژوازی ایران و قشر خرده بورژوازی مرفهی که در دروان زمامداری آنها به نان و نوائی رسیده است، برخوردارند، بلکه بورژوازی بین المللی نیز از آنها حمایت و پشتیبانی می کند و آنها را مناسب ترین آلترناتیو اوضاع کنونی می داند. به قدرت رسیدن مجدد این جناح، نه تنها توده مردم را از شر حکومت اسلامی و فجاج بی شمار آن رها نخواهد ساخت، بلکه فشارمادی افزون تری را به توده های کارگر و زحمتکش تحمیل خواهد کرد.

اما این تنها یک احتمال است. احتمالات تیره و تارتری نیز وجود خواهد داشت، اگر تکلیف این بحران به زودی یکسر نشود. نمی توان تأثیر تحولات منطقه خاور میانه، بحران عراق و سیاست های امپریالیستی را بر اوضاع ایران نادیده گرفت.

این واقعیتی است که به رغم تشدید اختلافات جمهوری اسلامی با آمریکا و اروپا، در لحظه کنونی بنا به علل سیاسی و نظامی، احتمال وقوع جنگ منتفی است، اما سرنوشت آینده منطقه خاور میانه و به ویژه عراق هنوز ناروشن است. تشدید بحران در عراق می تواند به سراسر منطقه کشیده شود و در چنین شرایطی سیاست های امپریالیستی جدیدی در کل کشورهای منطقه در دستور کار قرار گیرد. اگر این احتمال را عجالتا کنار بگذاریم، در همین لحظه نیز وقایعی در ایران در حال رخ دادن است که نمی توان به سادگی از کنار آنها گذشت. بمب گذاری های چند ماه اخیر در خوزستان، تنها یکی از این حوادث است که می تواند اثرات و نتایج مخربی در آینده به بار آورد. مسئله هم صرفا به این خلاصه نمی شود که بمب گذاری ها و متقابلا تشدید اقدامات سرکوبگرانه و امنیتی رژیم، تماما اقداماتی به زیان کارگران است. در پی این بمب گذاری ها، رژیم اقدامات سرکوبگرانه علیه مردم خوزستان را تشدید کرده است. گروه کثیری از مردم را دستگیر و زیر فشار بازجویی و زندان قرار داده است. انتشار مطبوعات به زبان عربی را ممنوع کرده است. هر

اعتراضی را نیز باقهر و سرکوب پاسخ می دهد. این سیاست سرکوبگرانه و ارتجاعی رژیم، گرایش ناسیونالیستی را در میان مردم عرب زبان منطقه رشد می دهد. ادامه این روند، می تواند تدریجا به نقطه ای بیانجامد که به جای چند ناسیونالیست تروریست، یک جنبش ناسیونالیستی توده ای ارتجاعی شکل بگیرد که دیگر نزاع آن با رژیم حاکم نخواهد بود، بلکه تسویه حساب باعرب و غیر عرب را در دستور کار قرار خواهد داد. این می تواند هم اکنون جزئی از سیاست امپریالیسم آمریکا و یا انگلیس در قبال مسئله ایران باشد. امپریالیسم، تنها از طریق لشکر کشی نظامی برای پیشبرد سیاست های خود تلاش نمی کند، بلکه به طرق مختلف وبا استفاده از ابزار ها و تاکتیکهای متنوع اهداف خود را عملی می سازد.

با توجه به تمام واقعیت ها و احتمالاتی که مطرح گردید، روشن می گردد که تنها برافتادن هر چه سریع تر جمهوری اسلامی از طریق انقلابی که زمام آن در دست طبقه کارگر ایران باشد و استقرار نظامی شورائی که توده های مردم از طریق آن بتوانند بر سرنوشت خود حاکم گردند و مطالبات خود را عملی سازند، یگانه راه برای حل انقلابی بحرانهای موجود است. راه دیگری برای نجات توده های مردم ایران وجود ندارد.

مندرج در نشریه کار ۴۶۴ - نیمه اول آبان ۱۳۸۴